



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد.



۲۰۲۰/۱۰/۰۲

رفعت حسینی

## پناهندگی در جنایت هنری – ادبی

چی تفاوتی از دریچه عقلانیت وجود خواهد داشت، بین سجده کردن و تکریم نمودن به پیشگاه آدم کشتی های حزبی بنام [ خلق ] در خاکزار افغانستان، و چاپلوسی و خایه مالی یک مستبد و جنایکار اجتماعی، مثل مسعود غزنوی و قسیم فهیم پنجشیرزاده؟  
بویژه که :

یک. این چاپلوس سده بیستم، اسدالله حبیب، یک تحصیل یافته خاکزار افغانستان با دیپلوم دکتورا (Doctor of philosophy) می باشد و آن شاعر دوران غزنوی ها تعلیمات اکادمیک نداشت.

آیا این برهان آنست که مارکسیزم راه نجات انسان از فقر اقتصادی و معنویت است؟؟

نعت اسدالله حبیب به پیشگاه پرشکوه { انقلاب ثور } :

» کابل!

ای فسانه شهر، شهره بافسانه مرد ها

با حماسه آفرین زنان

کوه و باره قدیمت

پهلوان تیغ آخته به دوش

صخره نو شاعر نشا

با لبان بسته ، دل پراز خروش

هر درخت

سبزجامه عاشقی ستاده

پنجهاش تا ستاره ها کشاده

زان ها به باد داده

با ترانه های عشق در گلو

هر پرنده ات فرشته یی که از رهایی اش سروده ها به لب

د پانو شمیره: له 1 تر 7

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولئ

مادر زمین شرقیت  
این زمین درد دیده  
انقلاب تابناک ثور زاد  
ثور پرفروغ  
ثور نامدار  
جاویدانه « شیر دروازه » ات  
که نام شیر سرخ آفتاب باد  
آفتاب کامیابی و برابری و عدل  
« آسمایی » ات آشیانه عقب های انقلاب  
کابل !  
ای همه بلندی  
ای همه غرور  
کودک تو از نخست روز  
چشم بر فراز دو خاست  
پر به سوی قبله های گشاده است  
وز پرنده هم پرنده تر  
دل به اوج ها نهاده است  
کابل !  
در میان رسته ات  
زرگران زرو لاجورد  
خلقه ها به گوش آفتاب کرده اند  
حلقه ها به گوش ماه  
حلقه به گوش هر یک از ستاره  
و آهنگران تو  
پتک ها بلنو  
کوره ها و سینه ها همیشه گرم  
عصر تازه ، زنده گی تازه را عقید مند  
کابل !

---

د پانو شمیره: له 2 تر 7

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)  
یادونه: دلپکني د لیکنيزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په څير و لولئ

ای تو شهر شهر ها

شهر انقلاب

شهر کار

آشیانه امید های من ( 2 )

دو. چاپلوس دیگر [ حیدری وجودی پنجشیری ] را به «مسلمانی تمام عیار» مشهور ساخته بودند و برای اینکه فاجعه را به پایان برسانند، باو لقب آسمان خراش [ [ نجم العرفا: ستاره عارفان! ] ] را بنیاد فهمیم < شرش > کرده بود.

وجودی در قرن بیستم که عهد پرواز های هوایی با راکت های قاره پیماست، می زیست. آیا حیدری نمی فهمید که با چاپلوسی رکوع کردن در برابر یک فساد پیشهء چپاولگر [ فهمیم قسیم ] کاری شایسته برای یک مسلمان نیست.

پس از مردن حیدری، در { سوگواری تبلیغاتی } از سوی «پارسی وان» ها، نعره ها سردادند که حیدری [ [ نجم العرفا : ستاره عارفان ] ] است و بیدل شناس !! بزرگ ! و مثنوی شناس !! خارق العاده !! بود.

آیا همینسان شعر برای خایه مالیدن فهمیم قسیم ، دال بر مثنوی خوانی و بیدلشناسی حیدری است: مرد خودمدار شعری حیدری وجودی در سوگ قسیم فهمیم

6 حمل 1393

ای مرد پاسدار جهاد و مقاومت

فرزند نامدار جهاد و مقاومت

ای راه و رهبر خط مسعود قهرمان

سرلشکر تبار جهاد و مقاومت

ای قدردان خامه و شمشیر در نبرد

شخص پُرافتخار جهاد و مقاومت

عشق و خردگرایی و امید داشتنی

در کار و کارزار جهاد و مقاومت

شخصیت تو بود درین گیر دار دهر

در زندهگی حصار جهاد و مقاومت

جسمت اگر شکست ولی هست جان تو

د پانو شمیره: له 3 تر 7

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو لو مخکې په څیر و لولئ

نیروی پایدار جهاد و مقاومت  
اندیشه و شجاعت تو بود و هست و باد  
در رزمگه، شعار جهاد و مقاومت  
طوفان روزگار نبردت ز جا- گهی  
ای دژ استوار جهاد و مقاومت  
روبینه پیکر تو اگر زیر خاک شد  
جانت بود وقار جهاد و مقاومت  
خودخواه نساخت منصب اعلی و عالی ات  
ای مرد خودمدار جهاد و مقاومت  
رفتی و داغ خویش به دل ها گذاشتی  
ای شمع تابدار جهاد و مقاومت  
در روز ماتم تو سیه پوش گشته اند  
بوم و بر دیار جهاد و مقاومت  
تا نام عشق و عزت و آزاده گی به جاست  
هستی تو یادگار جهاد و مقاومت

در ادبیات امروز و دیروز این اقلیم «خراسان خیلی بزرگ»، شاعران و نویسندگانی وجود داشته اند که، در { جرایم هنری - ادبی } خود و همانند های خود در سخنوری، پناهنده شده اند. پرچمی ها-شعله بیها- خلقیها (وانشعابی ها) بی، بفروانی، وجود دارند که بگونهء نمونه حزب خلق را ستوده اند. حزبی که جنایت پیشگان نظری/عملی را بوجود آورد. حزبی که بی گناهان را کشت.

حزبی را مدح گفتند که کارمندان آدمکش اگسا/خاد/کام ، آن گونه شکنجه کردند که در تاریخ جنبه و قتل و قتل جوهره ندارد. حزبی که اعضای آن با نادانی و [خریت کامل] فریاد می زدند که دیموکراسی دهه چهل خ در وقت محمد ظاهر <قلابی> بود. ردالت بیشتر از بین ناممکنست.

موجودیت احزاب و گروه های شعله و پرچم و خلق و اسلامگرایان خود دلیل مبرهن این دیموکراسی است.

مداحی یعنی نعت سرودن.

معنی نعت ( وصف – تهنیت – ستایش ) است. صبغه و مفهوم دینی دارد. مگر در دنیای غیر هنری سخنوران پیشین در ایران/افغانستان/تاجیکستان، میتوان با آزادی کامل انسانی، سروده های مدحی را، نعت در پابوسی و خایه مالی مستبدن و زر و زور داران نامید.

نعتی در شعر گذشته پارسی به پیشگاه امیر سایهء خود خدا صاحب ازرقی هروی « قصاید

مگر که زهره و ما هست نعت آن دلخواه  
که با سعادت زهره است و با طراوت ماه  
سعادتى که همه در روان گشاید طبع  
طراوتى که همه بر خرد ببندد راه  
اگر چه در نسب آدم آفتاب نبود  
تو آفتابى و هست آسمان تو خر گاه  
بشکل مار و برنگ زمر دست یقین  
سیاه زلف و خط سبزی ، ای بت دلخواه  
چرا نهاد دو مار تو بر زمر سر  
گر از زمر گردد دو چشم مار تباہ ؟  
گر آفتاب در اوجست عارض تو ، بتا  
چرا دو زلف تو بر وی شبی نمود سیاه ؟  
شگفت نیست گر آن زلفک تو کوتاهست  
که آفتاب در اوج تو کرد شب کوتاه  
شفاه هیچ نگاری شفای کشته نداشت  
تو کشتگان هوی را شفا دهی بشفاه  
یقین که تاج بتان خواندت ، اگر ببند  
ابوالمظفر یونس نصیر ملکت شاه  
خدایگانی کز تیغ و کلک و ملکت اوست  
کمال قدرت و تأیید عقل و مایه جاه  
یقین بخواند بانور رأی او مکفوف  
بشب نگار نگین خم آهن اندر چاه

بدان گیاه کجا گرد اسب او برسد  
لباس خضر شود برگ آن حقیر گیاه  
نه انجمست و چو انجم جداست از تغییر  
نه ایزدست و چو ایزد بریست از اشباه  
ایا شهی ، که سپهر و ستاره از پی فخر  
غلام و بنده سزد مر ترا درین درگاه  
ز رشک بخشش تو ابر ناصبور بود  
از آن خروش بابر اندر اوفتد گه گاه  
عصای موسی از خاره گرمیاه گشاد  
بفر دست تو ز آهن شود گشاده میاه  
بدان گهی که ز زخم سنان و زخم تبر  
ز پشت مازه گردان گریز جوید باه  
بر آسمان ز بسی گرد و خون ستاره حوت  
ز بیم تیغ بدریا در اوفتد بشناه  
مخالفان چو ببینند مرترا گه جنگ  
ز روی و آهن پوشند هر قبا و کلاه  
سیاه رو به گردد ، شها ، ز هیبت تو  
سیاه شیر علاماتشان میان سپاه  
تو زان بسوی علاماتشان شتاب کنی  
که بس شکاری نیکو بود سیه روباه  
ز بسکه از تن بدخواه بگسلانی سر  
بزخم تیر ، تو ای شهریار ملک پناه  
گمان بری که دلیران رزم قاروندند  
بخاک در شده تا حلق روز معرکه گاه  
چو کهربا و چو کاهست تیغ و حلق عدوت  
شگفت نیست اگر کهربا رباید گاه  
ایا شهی که بر آزادگی نسبت تو  
بسست حلم تو و جود تو دلیل و گواه

بنور کلی مانی همی ، که سجده برند  
بطوع پیش تو ارواح خلق بی اکراه  
ز مدحت تو سخن نیست راست تر ، ملکا  
برون ز اشهد ان لا اله الا الله  
ز بس ثواب مدیحت ، همی خدای بزرگ  
کند جراید اعمال ما تهی ز گناه  
همیشه تا نبود صد فزون تر از سیصد  
همیشه تا نبود پنج برتر از پنجاه  
بدست و طبع تو نازنده باد جام و دوات  
بفرق و نام تو پاینده باد افسروگاه  
مباد گوش تو بی بانگ رود سال بسال  
مباد دست تو بی جام باده ماه بماه  
نبیذ نوش تو از دست سرو یکتا پوش  
نیوش بانگ و سرود از نوای سروستاه

....